



پیغام عشق

قسمت ہزار و چہار صد و چہل و یکم





با درود و سپاس بر تمامی کائنات عالم هستی و آقای شهبازی نازنین.

موضوع: یک سلام ویژه

به نام خداوند عشق

سلام خداوند بر تسلیم شدن و فضاگشایی کردن زندگی.

سلام خداوند بر مرکز عدم و صبر و پایداری در برابر تمامی ناملایمات و نامرادی‌های زندگی که می‌خواهد به خودش متصل سازد.

سلام خداوند بر بی دست‌وپا کردن من‌ذهنی و از کار انداختن سبب‌های آن که برای هر چیزی و هر کاری به دنبال منافع شخصی‌اش می‌گردد و حتی برای پاسخ دادن به سلام خداوند هم دنبال دلیل و مدرک است و معامله. که اگر فلان خواسته‌ی ذهنی مرا برآورده سازی، جواب سلامت را می‌دهم و یا عبادتت را به جای می‌آورم و یا در برابر کارهای خیرم از تو پاداش می‌خواهم.

سلام خداوند بر بی‌ریایی و باصداقتی و پاکی و تقوا و پرهیزکاری زندگی.

سلام خداوند بر علیک‌السلام گفتن به تمامی حوادث و رویدادهای زندگی که برای بیداری ما فراهم می‌آورد.

سلام خداوند بر عشق بلاعوض زندگی که بایستی عشق بلاعوض را از زندگی آموخت. که تمامی نعمت‌هایش از جمله تابش زنده‌کننده خورشید و اکسیژن که در هوا به رایگان پخش است، یکسان پراکنده می‌سازد و به دین و مذهب و قبیله و نژاد کسی کاری ندارد و همچنین سایر نعمات دیگرش را.

سلام خداوند بر حاضر بودن و ناظر بودن بر خود که در خانه و مرکزش ما را بیابد، تا بتواند جواب علیک‌السلام ما را بشنود.

سلام خداوند بر عشق و زندگی و بر نور و بر سلامتی زندگی.



سلام خداوند بر مهربانی و بر شگفتی‌های زندگی و درس‌های آموزنده زندگی.

سلام خداوند بر لطافت و شفقت و شهامت و شجاعت و جسارت‌های زندگی.

سلام خداوند بر رفاقت و پاکیزگی و شیک‌پوشی و خوشبویی زندگی که خود نشان به حساب آوردن زندگی است.

سلام خداوند بر نیروی زنده زنده‌کننده زندگی.

سلام خداوند بر سادگی و بر رهایی و بر نمی‌دانم‌های زندگی.

سلام خداوند بر «انا الحق» گفتن و دید نظر و قلب‌های پاک زندگی و آزادی‌های زندگی.

سلام خداوند بر طلب و طرب و ذوق و اشتیاق زندگی.

سلام خداوند بر شادی‌های بی‌سبب زندگی و کارگاه صنع آفریدگاری زندگی.

سلام خداوند بر دردهای هشیارانه و آینه و ترازوی زندگی.

سلام خداوند بر عنایت و جذب و الاست زندگی.

و سلام خداوند بر گنج حضور زندگی.

و در پایان: وقتی که خرد بی‌منت‌های کائنات سرگرم کار است، زندگی شخصی کوچک من زهرا را هم اداره می‌کند.

مولوی، مثنوی، دفتر دوم، بیت ۳۰۸۷

ای ز غم مُرده که دست از نان تُهی ست

چون غفورست و رحیم، این ترس چیست؟



پر انرژی و سالم بمانید.

خیلی ممنون، خدا نگهدار شما.

زهرا سلامتی، از زاهدان.

با سلام خدمت آقای شهبازی عزیز و همراهان برنامه گنج حضور

تجربیات عینی مهمی در رابطه با یکی از بیت‌های ارزشمند مولانا را با شما عزیزان به اشتراک می‌گذارم.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جذوب رحمت است

وین نشان جُستن، نشانِ علت است

در این بیت طلایی و بی‌نظیر مولانا به ما می‌گوید که در هنگام پیش آمدن اتفاقات در زندگی دنبال علت و سبب نگرد، بلکه ساکت باش و صبر را پیشه کن و فقط ناظر و تماشاگر ذهن خودت باش و هیچ‌گونه قضاوتی نکن تا خداوند در تو کار کند. چند سالی است که در هنگام بی‌قراری شدید و پیش آمدن اتفاقاتی که من راه‌حلی برای آن‌ها ندارم، این بیت زیبا و مؤثر در درون من به نوا درمی‌آید و تکرار زیاد آن مرا از منجلاب ترس، نگرانی، اضطراب و گرفتن تصمیمات غلط نجات می‌دهد.

این بیت پیام‌های بسیاری برای من داشته و دارد که در این جا به آن‌ها اشاره می‌کنم:

صبر یعنی آرام شدن و قدرت عمل را به دست زندگی سپردن.

صبر یعنی تسلیم زندگی شدن و نه تسلیم اتفاق این لحظه.

صبر یعنی عملی انجام ندهی که به خودت و دیگران ضرر برسانی.

صبر یعنی وارد فضای یکتایی بشوی و همان جا بمانی.

صبر یعنی به زندگی اعتماد و اطمینان کامل داشته باشی.



صبر یعنی فقط بودن و سکوت کردن.

صبر یعنی در این لحظه ابدی ساکن شدن.

صبر یعنی من تنها نیستم و قدرت عظیم زندگی با من است.

صبر یعنی که لبخند زیبایی بر لب بیاوری و به خودت یادآوری کنی که اگرچه اکنون شرایط سختی را سپری می‌کنم، ولی می‌دانم که درنهایت به کمک زندگی همه چیز خوب پیش خواهد رفت.

صبر یعنی قدرت اختیار و انتخاب را به کار بردن.

صبر یعنی از کوره در رفتن و مسئولیت هشیاری خود را به عهده گرفتن.

و اما خاموشی چیست؟

خاموشی یعنی دم نزدن.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۵

دَم مَزَن تا بشنوی از دَم زنان

آنچه نآمد در زبان و در بیان

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۶

دَم مَزَن تا بشنوی ز آن آفتاب

آنچه نآمد در کتاب و در خطاب



مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۱۳۰۷

دَم مَزَن تا دَم زَنَد بَهرِ تو رُوح

آشنا بگذار در کشتی نوح

خاموشی یعنی سکان زندگی را به دست عشق سپردن.

خاموشی یعنی یکی شدن با سکوت و سکون زندگی.

خاموشی یعنی با آهنگ عشق رقصیدن.

خاموشی یعنی اتفاق این لحظه را قضاوت نکردن.

خاموشی یعنی ذهنت را خاموش کنی و اجازه ندهی که او برای تو تصمیم بگیرد.

خاموشی یعنی یادگیری‌های شرطی شده را کنار بگذاری.

خاموشی یعنی به آینده نرفتن و تصویر ذهنی نساختن.

خاموشی یعنی دنبال مسبب و مقصر نگشتن.

خاموشی یعنی خاموش کردن خشم و عصبانیت در خود.

خاموشی یعنی بستن لب و سخن نگفتن.

خاموشی یعنی من ساکت می‌مانم، تا زندگی از درون من سخن بگوید.

خاموشی یعنی صدای عشق را در درون خود شنیدن.

خاموشی یعنی من حرفی برای گفتن ندارم.

خاموشی یعنی که من نمی‌دانم و نمی‌توانم.

خاموشی یعنی کم شدن صدای ذهن و بلند شدن صدای زندگی در درون ما.

خاموشی یعنی آغاز بیداری و جدا شدن از ذهن.

خاموشی یعنی دیدن خود و کارهای من ذهنی خود.

و اما مصرع دوم به من آموخت که دنبال سبب‌های بیرونی نگردم و بدانم که این بیماری من ذهنی است که مرا به جست‌وجوی علت و سبب هر اتفاقی می‌فرستد و مرا گیج و سردرگم می‌کند.

آموختم که اگر من ذهنی خود را ساکت کنم و فقط بیت را تکرار کنم، دیگر فرصتی برای جست‌وجوی ذهنی باقی نمی‌ماند.

آموختم که مسبب‌الاسباب فقط زندگی است و هر آن‌چه را ذهن من می‌بیند، همه و همه بازی‌ای بیش نیست.

آموختم که دنبال نشان نروم و بدانم که هر نشانی فقط نشان من ذهنی است و مرا به بیراهه خواهد برد.

با این نیم‌بیت آموختم:

مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۷

ای گرفتارِ سبب بیرون مَپر

لیک عزلِ آن مُسببِ ظن مَبر



مولوی، مثنوی، دفتر پنجم، بیت ۱۵۴۸

هرچه خواهد آن مُسَبَّب آورد

قدرتِ مطلق سببها بر دَرَد

آموختم که علت یا بیماری من ذهنی خود را شناسایی کنم و مراقب آن باشم و با تکرار ابیات مولانا آن را درمان کنم.

آموختم که با اتفاق یکی نشوم و فقط پیام آن را بگیرم.

آموختم برای هر اتفاقی فقط و فقط مسبب اصلی را ببینم و اتفاقات را پیام‌آور او بدانم.

اگر تک‌تک ما این نکات مهم را در خود به مرحله عمل دریاوریم و به‌طور مستمر و پیوسته به آن‌ها پایبند باشیم، اثرات بی‌نظیر این بیت طلایی را در زندگی خود خواهیم دید. درواقع با صبر و خاموشی مدام می‌توانیم مورد لطف و رحمت خداوند قرار بگیریم، زیرا رحمت خداوند زمانی شامل حال ما می‌شود که گوینده‌ای به‌نام من ذهنی در ما نباشد و یا این که من ذهنی در ما قدرت عمل زیادی نداشته باشد.

مولوی، مثنوی، دفتر سوم، بیت ۲۷۲۵

صبر و خاموشی جَدْوَبِ رحمت است

وین نشان جُستن، نشانِ عِلَّت است

با تشکر فراوان

شهین از آلمان



شرح (مولوی، دیوان شمس، غزل ۲۰۲)، از برنامه ۹۸۶ گنج حضور

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

هر روز بامداد، سلامُ عَلَیْکُمَا

آنجا که شه نشیند و آن وقتِ مرتضا

*مرتضا: پسندیده

خدایا، شکر برای چنین غزلی که مولانا سروده تا ما انسان‌ها را از خواب ذهن بیدار کند، هر بامداد از روزن این لحظه زندگی به ما سلام می‌کند و روز الست و صبح روشن حضور را به یادمان می‌آورد، تا وقت مرتضی که لحظه دیدار اوست بیدار شویم و سلام او را لیبیک بگوییم. یعنی اقرار کنیم خدایا، من امتداد تو هستم و با فضاگشایی می‌خواهم قرین تو شوم و در کنار تو بشینم، یعنی هیچ نیروی همانندگی نتواند ما را به سوی خود بکشد تا در مبارک‌جای عدم مستقر شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

دل ایستاده پیشش، بسته دو دستِ خویش

تا دستِ شاه بخشد پایان، زر و عطا

برای این که همه یک‌دل بشویم و در این لحظه ابدی فضا باز کنیم باید دست من‌ذهنی را ببندیم که مسئله‌سازی، مانع‌بینی و دشمن‌تراشی نکند و ما را از پایان‌بینی که بی‌نهایت بخشش است باز ندارد. اگر ما دست من‌ذهنی را ببندیم، دست خدا بر سر ما کشیده می‌شود و عنایات خدا برای ما کافی است.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

جان مستِ کاس و تا ابدالدهر گه گهی

بر خوانِ جسمِ کاسه نهد دل، نصیبِ ما

*کاس: جام

*ابدالدهر: همیشه

وقتی زندگی سلامان می کند و با اتفاق این لحظه آشتی می کنیم فضا گشوده می شود و جان من ذهنی مست می شود و خداوند کاسه های امنیت، هدایت، عقل و قدرت را نصیب سفره دلان می کند و از این بخشش جان ما زنده می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

تا زان نصیب، بخشد دستِ مسیح عشق

مر مُرده را سعادت و بیمار را دوا

دست مسیح عشق که هشیاری حضور است وقتی نصیب ما می شود که از ته دل بگوییم خدایا، به خودم ستم کردم، تسلیم می شوم و عذر می خواهم تا نیروی زندگی دواي بیماری ام شود و بتوانم به همانیدگی ها بمیرم و به مسیح زنده شوم و سعادت را بیابم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

برگِ تمام یابد از او باغِ عشرتی

هم بانوا شود ز طرب، چنگلِ دوتا



*چنگل دوتا: به معنی مرده دلان در این جا.

در باغ دل انسان‌ها علف هرز من ذهنی رشد کرده و جسم و روحمان را خراب می‌کند، برای همین انسان‌ها روزبه‌روز پژمرده شده و به همدیگر درد می‌دهند و جهان را نابود می‌کنند. در صورتی که می‌توانیم فضا باز کنیم و به هم کمک کنیم، تا من ذهنی خشک شود و برگ‌های سبز محبت در دلمان بروید و هم‌نوا با آهنگ زندگی برقصیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

در رقص گشته تن ز نواهای تن‌تن

جان خود خراب و مست در آن محو و آن فنا

وقتی از همانیدگی‌ها رها می‌شویم، من ذهنی مست و خراب می‌شود و اتفاقات دیگر نمی‌توانند ما را به سوی خود بکشند، پس در فضای گشوده محو و فنا می‌شوند و تن ما با آهنگ زندگی می‌رقصد و «تن‌تن» می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

زندان شده بهشت ز نای و ز نوش عشق

قاضی عقل، مست در آن مسند قضا

وقتی عقل من ذهنی مست می‌شود و می‌توانیم از زندان ذهن وارد بهشت فضای گشوده شویم، آواز زندگی و شیرینی عشق را می‌چشیم و دیگر با عقل جزوی قاضی نمی‌شویم و چراغ دلمان روشن می‌شود و به عقل زندگی تکیه می‌کنیم، تا قضا دستمان را بگیرد و درد ما را درمان کند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

سویِ مُدرّسِ خردِ آیند در سؤال

کاین فتنهٔ عظیم در اسلام شد چرا؟

انسان‌هایی که سلام زندگی را لیبیک گفتند و به زندگی زنده شدند به سوی مدرس و عقل کل می‌آیند و می‌پرسند مگر ریشه اسلام تسلیم زندگی شدن نیست؟ پس چرا مردم به جای وحدت و عشق به جان هم افتادند و در شهوت همانیدگی‌ها با باورهای پوسیده فتنه به پا می‌کنند و همدیگر را می‌کشند؟

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

مُفتیِّ عقلِ کلّ به فتوی دهد جواب

کاین دم قیامت است، روا کو و ناروا؟

فتوی‌دهنده که خود زندگی است جواب می‌دهد که هر دمی قیامت ما است و اوست که به ما جان می‌دهد و ما باید از جنس او شویم و مرکزمان را عدم کنیم و موقوف علت‌های ذهنی نشویم و نگوییم این روا است چون همانیدگی‌ام را زیاد می‌کند و آن ناروا است چون پول و مقام را کم می‌کند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

در عیدگاه وصل برآمد خطیب عشق

با ذوالفقار و گفت مر آن شاه را ثنا



عیدگاه وصل جایی است که نمازهای عید در آن جا برگزار می شود، منظور لحظهٔ وصال است و عشق سخن می گوید که با عدم کردن مرکزمان می توانیم خدا را ستایش کنیم و از عدم قدرت بگیریم و با شمشیر حضور بر همانیدگی های خود غلبه کنیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۲

از بحر لامکان، همه جان های گوهری

کرده نثار، گوهر و مرجان جان ها

بحر لامکان دریای یکتایی است، در این فضا انسان هایی مثل مولانا که از زندان ذهن آزاد شده و گوهر حضور را یافتند کمر به خدمت دل ها بسته اند و بی مزد و منت گوهر خردشان را بر تمام هشیاری های جهان نثار می کنند تا چه کسانی قرین این خاصان شده و به سوی دریا بشتابند و گوهر درونشان را بیابند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شمارهٔ ۲۰۲

خاصان خاص و پردگیان سرای عشق

صاف صاف نشستند در هوشش بر در سرا

خاصان خدا مثل مولانا در سرای عشق و این لحظه ابدی سلام خدا را لبیک گفتند و حاضر شدند تا خلعت حضور به تن کنند و از فضای یکتایی برای پردگیانی که در ظلمت هستند بسته های خرد و عشق بیاورند، پردگیانی که طالب عشقند و در صف شناسایی همانیدگی ها نشستند تا با کمک بزرگان به خدا زنده شوند.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

چون از شکافِ پرده بر ایشان نظر کند

بس نعره‌های عشق برآید که مرحبا

با کمک ابیات مولانا شکافی بر پردهٔ همانیدگی‌ها می‌افتد تا ما جنس خود را شناسایی کنیم و ببینیم که از جنس او هستیم و اوست نشسته در نظر تا که به ما نظر کند و ما از شوق دیدار او نعره می‌زنیم و می‌گوییم خدایا، می‌خواهم به تو زنده شوم و زندگی می‌گویم خوش آمدی.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

می‌خواست سینه‌اش که سنایی دهد به چرخ

سینای سینه‌اش بنگنجید در سما

*سنا: نور و روشنایی

خدا می‌خواهد ما فضا باز کنیم و سینه را شرح دهیم تا مستعد نور شویم و خورشید روشنی از مرکز ما طلوع کند. ولیکن ما فضا را می‌بندیم و از ستارهٔ همانیدگی‌ها نور می‌خواهیم و نمی‌گذاریم نور او در سینهٔ ما بگنجد و ما را شفا دهد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

هر چار عنصرند در این جوش، همچو دیگ

نی نار برقرار و نه خاک و نم و هوا



منظور از چار عنصر چهار بُعد فکری، جسمی، هیجانی و جان ماست و مرکز هر انسانی دائماً در جوش دیگ جهان می جوشد و می خروشد و در طلب قرار او دائماً بی‌قرار است، نه تاب آتش عشق دارد و نه در هوای زنده شدن به زندگی ثبات دارد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

که خاک در لباسِ گیا رفت از هوس

که آب، خود هوا شد از بهرِ این وِلا

خاک من ذهنی گاهی در هوس زنده شدن به زندگی لباس عشق می پوشد تا مثل گیاه سبز شود و سلام زندگی را بشنود، آب هشیاری ما گاهی در جوی بی‌مرادی می افتد و برای این که خشک نشود راه دوستی با زندگی را پیش می گیرد و فضا باز می کند و از جنس هوا می شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

از راهِ روغناس شده آب آتشی

آتش شده ز عشق، هوا هم در این فضا

*روغناس: روناس گیاهی است که ریشه سرخ دارد و برای رنگرزی از آن استفاده می کنند. در این جا به معنی درخت است.

آب هشیاری جسمی ما از ریشه درخت حضور جان می گیرد و تبدیل به آتش عشق می شود و همانندگی های ما را می سوزانند، حتی آتش خشم و هیجانات ما از طریق فضاگشایی تبدیل به عشق و فضای دربرگیرنده اتفاقات می شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

ارکان به خانه‌خانه بگشته چو بیدقی

از بهر عشق شاه، نه از لہو، چون شما

*بیدق: مهره پیاده شطرنج

*ارکان: ستون و پایه

ارکان و ابعاد وجودی ما مثل بیدق که مهره پیاده شطرنج است، برای رسیدن به شاه خانه‌های ذهن را می‌پیمایند، ولی هیچ‌جا مسکن نمی‌گیرند و فریب بازی ذهن را نمی‌خورند، چون نظرشان به سوی شاه و خدا است.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

ای بی‌خبر برو که تو را آبِ روشنی‌ست

تا وارهد ز آب و گلت، صفوتِ صفا

ای من‌ذهنی که از ذوق آب آسمان بی‌خبری، برو و در هیچ‌جا منزل نکن، تو در آب روشن شناوری اگر خاموش و تسلیم باشی، آب روشن حیات تو را از گل‌همانیدگی‌ها بیرون می‌کشد و به دریای صفا و ذات الهی‌ات می‌رساند.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

زیرا که طالبِ صفتِ صفوت است آب

وآن نیست جز وصالِ تو با قلزمِ ضیا

*صفوت: خلوص، پاکی



*قلزم: دریا

*ضیا: نور

ذات هر انسانی طالب خلوص و پاکی است. ما فرداً مسئول پاکی خود هستیم و باید من ذهنی بی خبر را با فضاگشایی و صبر و شکر از اصل خود باخبر کنیم تا به دریای نور وصل شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

ز آدم اگر بگردی، او بی خدای نیست

ابلیس وار سنگ خوری از کف خدا

ما بی خدا نیستیم که بخواهیم از آدمیت برگردیم و راه من ذهنی را ادامه دهیم و دردهایمان را به گردن جامعه و دیگران بیندازیم و بگوییم خدا این گونه کرده است، اگر مسئولیت هشیاری خود را به عهده نگیریم، مثل ابلیس از دست خدا سنگ می خوریم و مطرود می شویم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

آری خدای نیست، ولیکن خدای را

این سنتی ست رفته در اسرار کبریا

با من ذهنی می گوییم خدا نیست و یا کدام خدا؟ زیرا من ذهنی خدا را در فرم و جسم می بیند و با ذهن محاسبه کند و نمی داند که نور بی نهایت را نمی توان به فرم درآورد، این سنت پروردگار را تنها طالب عاشق درک می کند که با فضاگشایی می تواند به او تبدیل شود.



مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

چون پیشِ آدم از دل و جان و بدن گُنی

یک سجده‌ای به امرِ حق از صدقِ بی‌ریا

وقتی مثل حضرت آدم اقرار کنیم که خدایا، من به خود ستم کردم و می‌خواهم در مقابل عظمتت از دل و جان سجده‌
خالصانه کنم، به وصال حق می‌رسیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

هر سو که تو بگردی از قبله بعد از آن

کعبه بگردد آن سو بهرِ دلِ تو را

وقتی مرکز ما عدم است، به هر سویی که برویم قبله ما است، دلی که مثل کعبه پاک است، خانه خدا است و از نور عدم
هدایت می‌شود.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

مجموع چون نباشم در راه، پس ز من

مجموع چون شوند رفیقانِ باوفا؟

*مجموع شدن: خاطر جمع شدن، آرامش و جمعیتِ خاطر پیدا کردن.



در راه تکامل هشیاری باید خاطر جمع باشیم که انسان‌ها یک هشیاری هستند. اگر سلام خدا را شنیدیم و از خواب ذهن بیدار شدیم، باید تندتند فضا باز کنیم و با ارتعاش عشق دیگران را هم بیدار کنیم. اگر این‌گونه نباشیم، نمی‌توانیم خود را در جمع بزرگان و یاران باوفای گنج حضور ببینیم.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

دیوارهای خانه چو مجموع شد به نظم

آنگاه اهل خانه در او جمع شد دلا

اگر مجموع انسان‌ها را به یک خانه تشبیه کنیم، زمانی می‌توانیم از نور بهره ببریم که هیچ تفرقه و جدایی و منیّتی نباشد و دیوار دل‌هایمان را با من‌ذهنی بلند نسازیم تا نور الهی به تمامی دل‌ها برسد.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

چون کیسه جمع نبود، باشد دریده درز

پس سیم، جمع چون شود از وی؟ یکی بیا

اگر مجموع انسان‌ها را به یک کیسه تشبیه کنیم هر من‌ذهنی سوراخی است که طلای حضور از درز آن بیرون می‌ریزد و عشق و یگانگی گم می‌شود. ای خدای یکتا، بیا و ما را از من‌ذهنی نجات بده.

مولوی، دیوان شمس، غزل شماره ۲۰۲

مجموع چون شوم؟ چو به تبریز شد مقیم

شمس‌الحقی که او شد سرجمع هر علا



*علا: بلندی، شکوه و بزرگی

اگر هر انسانی بخواهد من ذهنی داشته باشد، چگونه در فضای یکتایی مقیم شویم؟ چگونه جهانی پر از عشق و دوستی بسازیم؟ بیاییم با کمک مولانا سلام زندگی را لبیک بگوییم تا خورشید روشنایی از درون ما بالا بیاید و با نور کبریا که وحدت‌آفرین است یکی شویم و در حلقه عاشقان عالمی نو بیافرینیم.

با سپاس فراوان

دیبا از کرج



همراهان عزیز گنج حضور، لطفاً برای ارسال پیغام‌های عشق خود، از کانال تلگرام آقای شهبازی که در زیر مشاهده می‌شود استفاده نمایید. در موارد استثنایی که دسترسی به تلگرام وجود ندارد، می‌توانید پیغام خود را از طریق ایمیل به آدرس ایمیل آقای شهبازی ارسال فرمایید.

با سپاس،

گروه تهیه مجموعه پیغام عشق



تلگرام آقای شهبازی

+1 818 970 3345



ایمیل آقای شهبازی

Parviz4762@mac.com